

هر مدلولی برای دلیل تصور شود باید دال مناسب داشته باشد و این واقع حق در مانحن فیه و در مشبه به (آیه تیمم) وجود ندارد؛ زیرا وقتی امام - علیه السلام - به حسب فرض در حدیث مورد نظر به صدد بیان گستره صحت وکالت نیستند، چگونه می‌توان از اطلاق حدیث استفاده کرد و آن را به عنوان «لازم کلام» قلمداد کرد؟

وضعیت در آیه تیمم نیز همین است. آری! آنچه تصور دارد، این است که دلیلی از جهتی قابل تمسک نباشد، لکن در آن دلیل، کلمه یا فقره‌ای دیگر باشد که آن کلمه و فقره، قابل استناد باشد، لکن این را نمی‌توان به عنوان «انه قد یکون لتلك الجهة التي ينظر اليها المتكلم في الكلام لازم» معرفی کرد؛ چنان که در این صورت هیچ کس هم مخالف تمسک نیست.

شنیدنی این که محقق گلپایگانی هرچند عبارت «انه قد یکون لتلك الجهة ...» را دارد، لکن در توضیح، بیان می‌دارد که در حدیث مورد گفتگو و آیه تیمم دالی وجود دارد که به دلیل، صلاحیت تمسک می‌دهد.

توجه کنید: «لکن يجوز التمسك باطلاق «الماء» «فيها»؛ «ولكنه قال قبل ذلك: «على امضاء امر من الامور» و لازم هذا جواز الوكالة في كل امر لم يقيم....».

بنابراین کلام ایشان راه جدیدی برای تمسک به اطلاق نگشود.

برخی ملاحظات دیگر نیز بر سخن مورد نقد وارد است که از بیان آن ها، در مجال حاضر می‌گذریم.

ادامه نقل بیانات منع، بیان برخی استثنائات و حکم اصل عملی در مساله

کلام شیخ انصاری در مساله

ایشان ابتدا در پیش فرض عدم اعتبار اجتهاد در قاضی نسبت به تولیت مجتهد، در عصر غیبت می‌فرماید:

«لو لم يثبت وجوب كون المباشر للحكومة مجتهداً و كان القدر الثابت وجوب كون الحكم حقا و انتهاء الحاكم في حكومته الى اذن الامام - عليه السلام - جاز للمجتهد المتولى عن الامام بالولاية العامة نصب مقلد لمباشرة القضاء لكنك قد عرفت... اعتبار الاجتهاد في مباشرة القضاء».¹

ایشان نسبت به توکیل در قضا هم می‌فرماید:

«نعم يمكن القول بجواز توکیل المجتهد مقلده او غيره في انشاء الحكم في واقعة خاصة نظير التوكيل في سائر الايقاعات و ان كان ينافيه ظاهر اتفاقهم على عدم دخول النيابة في القضاء لكن الظاهر ارادتهم نفس فعل القضاء بحيث يستند اليه أصالة لا مجرد كونه آلة لاجراء الصيغة لكن ينافيه تمثيلهم لما يدخل فيه النيابة بالطلاق. فتامل».²

بررسی و نقد اجمالی سخن شیخ انصاری

اشاره به دو نکته در کلام ایشان در مجال حاضر، مناسب می‌نماید هر چند نقد یا قبول محتوایی سخن ایشان را در مرحله تحقیق خواهیم داشت.

1. القضاء والشهادات، ص 72، (ج 22 از چاپ کنگره).

2. همان، ص 73.

نکته اول: عبارت:

«وكان القدر الثابت وجوب كون الحكم حقا» است، به راستی ایشان برای این جهت در استنباط احکام تا کجا پیش می‌رود؟ نصوص و متون اجماعات را تا چه پایه بر بنیان این واقع حق تفسیر می‌کند؟ یا هیچ حساب روشنی برای این پدیده در استنباط احکام قضا باز نمی‌کند؟!

نکته دوم: طرح عباراتی مثل «و ان كان ینافیہ ظاهر اتفاقهم علی عدم...» و اعراض از آن به «لکن الظاهر ارادتهم...» و رد اعراض به «لکن ینافیہ تمثیلهم...» و ایجاد تردید با ختم کلام به «فتامل» است!

چقدر مناسب است فقیه باحث در روش فقهی خود، از این نهادها و تعابیر که دستش جایی بند نیست و قابل نقد جدی است، استفاده نکند!

کلام محقق خراسانی و بیان مقتضای اصل

ایشان نه تنها عموم ادله وکالت را قبول ندارد، بلکه مقتضای ادله قضا را رد استنابه و توکیل میداند و با فرض شک در اعتبار مباشرت، تمسک به ادله نصب را از مصادیق تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خودش برمی‌شمارد و نسبت به حکم اصل می‌فرماید:

«و مقتضی الاصل فی امثال المقام اشتراط کل ما شک فی اشتراطه، لأن الاصل عدم النفوذ إلا إذا کان واجدا له. فلا یقال: إن أصالة عدم الاشتراط إنما ینقح موضوع الوكالة و وجهه أن الشک ها هنا إنما یكون فی أن مطلق الحكم الذی یصح استناده الی الفقیه یكون نافذا و یجب اتباعه او خصوص الحكم المستند الیه الصادر منه مباشرة؟ فأصالة عدم اشتراط المباشرة لا یثبت کون النافذ الاعم الا علی القول بالاصول المثبتة. نعم لو لم یکن عبارة النصب مجملة بل کانت مطلقة فأصالة عدم التقیید ینقح الموضوع».³

بیان محقق عراقی

ایشان نیز در راستای اندیشه منع توکیل قلم زده است، هرچند انفراداتی در بیان دارد؛ از جمله می‌فرماید:

«ان التوکیل انما یتمشی فی مورد یكون الشخص قادرا علی إقدار غیره علی مماثل وظیفته المجعولة له كما هو الشأن فی التصرفات المالية و فی المقام بعد احتمال اختصاص السلطنة فی المجتهد بخصوص تصدیه کیف یحرز سلطنته علی اقدار غیره علی مثل هذا؟! فکان المجتهد من تلك الجهة نظیر الوکیل... الا اذا کان وکیلا فی التوکیل ایضا...».⁴

3 . القضاء للمحقق الخراسانی، ص 18.

4 . القضاء للمحقق العراقي، ص 14.